

اخلاق در لغت، جمع خُلُق و به معنای خوی‌ها و خصلت‌ها است. خوی به خصلت‌های ثابت و استوار در درون انسان‌ها گفته می‌شود که رفتار انسان‌ها براساس آن‌ها شکل می‌گیرد؛ علم اخلاق هم از روش‌های آراسته‌شدن به خصلت‌های نیک خوب و دوری از خوی‌ها و صفات ناشایست سخن می‌گوید و هم از رفتار آدمی بحث می‌کند. هرچند امروز در تعریف علم اخلاق تمام توجه به رفتار بایسته آدمی است.

ژکس می‌گوید: علم اخلاق، عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی بدان گونه که باید باشد.

استاد مطهری می‌نویسد: علم اخلاق عبارت است از علم زیستن، یا علم چگونه باید زیست.

وی می‌افزاید: چگونه زیستن دو شعبه دارد: یک، شعبه چگونه رفتار کردن که به اعمال انسان مربوط می‌شود و گفتار را هم در بر می‌گیرد که چگونه باید باشد. دو، شعبه چگونه بودن که به خوی‌ها و ملکات انسان مربوط می‌شود که چگونه و به چه کیفیتی باشد.

ملاصدرا نیز در تعریف علم اخلاق به این دو جهت: آگاهی به خوی‌ها و توجه به رفتار پسندیده، اشاره کرده است. طبق این تعاریف، مقصود از اخلاق در این جا عام بوده و خوی‌های پسندیده و ناپسند و به طور کلی رفتار افراد و آداب را در بر می‌گیرد. حراست باید به اخلاق پسندیده آراسته و از خوی‌های ناپسند پیراسته باشد و لازم است با توجه به کار و مسئولیتی که دارد، رفتار و برخوردی احترام‌آمیز از خود نشان دهد چنان‌که عملکرد او باعث ناراحتی مراجعه‌کنندگان نشود و قدرت، او را مغرور و منحرف نسازد.

جایگاه اخلاق:

قرآن کریم برخوردار از اخلاق شایسته و تزکیه نفس را از شرایط رستگاری دانسته و فساد اخلاق را منشاء بدبختی و زیانکاری بشر می‌شمارد و می‌فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا) هر که در پاکی آن (روح) کوشید، رستگار شد و هر که آلوده اش ساخت، نومید گردید. رسول خدا (ص) فرمودند: الخُلُقُ وَعَاءُ الدِّينِ: «اخلاق ظرف دین است.» یعنی دین در ظرف اخلاق پدید می‌آید، رشد می‌کند و باقی می‌ماند.

پیامبران الهی برای پی ریزی اساس مکارم اخلاق، تزکیه نفوس و تربیت انسانهای با فضیلت، به سوی بشر فرستاده شدند و در طول قرنهای متمادی، یکی پس از دیگری، در تحکیم و گسترش مبانی اخلاقی کوشیدند، شاگردانی را پرورش دادند و در سایه مبارزات و پایمردیهای خویش نتایج درخشانی به دست آوردند. قرآن مجید درباره فلسفه بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ): اوست خدایی که از میان مردم بی کتاب پیامبری از خودشان مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

اخلاق، قطع نظر از جنبه مذهبی و اسلامی، از ضروریات زندگی بشر است. عقل انسانی نیز حکم می‌کند که آرامش روحی و روانی انسان در زندگی، بهره‌گیری صحیح از تمایلات و غرایز، زندگی مسالمت‌آمیز با هموعان و بالاخره دستیابی به سعادت دنیا و آخرت در گرو پابندی به اخلاق و فضایل انسانی است.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

از این رهگذر ضرورت اخلاق پسندیده و پاسداری از ارزشهای اخلاقی برای انسان روشن می‌شود و هر ملتی بخواهد زنده بماند و زندگی انسانی داشته باشد باید در کسب اخلاق و فضایل اخلاقی بکوشد.

رابطه اخلاق و ایمان:

از دیدگاه اسلام، اخلاق بر پایه ایمان استوار است و ایمان نیز در سایه اخلاق کامل می‌گردد. اخلاق بر پایه ایمان است، یعنی ایمان زیر بنای اخلاق است، اخلاق بدون ایمان مفهوم ندارد و اصلاً بدون آن امکان خودسازی برای انسان فراهم نمی‌شود؛ اگر کسی بخواهد حقیقت انسانی خود را شکوفا سازد، متخلّق به اخلاق الهی گردد، خداگونه شود و به مقام خلافت خدا برسد، جز بر پایه ایمان، اعتقاد مذهبی و رابطه با خدا نمی‌تواند به چنین فضایی دست یابد.

وقتی که انسان به خدا معتقد باشد، می‌تواند اخلاق داشته باشد و فضایل در سایه اخلاق میسر است؛ به این معنا که ایمان جز در سایه شکوفایی حقیقت انسان، تداوم نمی‌یابد. اگر انسان در پرتو ایمان، تهذیب نفس و خودسازی کند و از نظر اخلاقی رشد کند، به موازات همین رشد اخلاقی و شکوفایی انسانیت، ایمان او نیز رشد کرده و تقویت می‌شود. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

(لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّئِي فَقَوَاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ، وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْكُفْرَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّئِي فَقَوَاهُ بِالْبُخْلِ وَسُوءِ الْخُلُقِ)

زمانی که خداوند تعالی ایمان را آفرید (از خدا درخواست کرد و) گفت خدایا، مرا تقویت کن، خدا نیز آن را به خوش خلقی و سخاوت تقویت کرد. و آنگاه که کفر را آفرید (آن نیز) گفت: خدایا مرا قوی گردان. خداوند آن را به بخل و بد خلقی تقویت کرد.

هر کدام از صفات زشت حاکم بر قلب انسان مانند تکبر، حسد، عجب، مقام پرستی، دنیا طلبی، پول دوستی، شهوت پرستی، شهرت طلبی و ... دشمن درونی او محسوب می شوند. امام صادق (علیه السلام) اصول الکفر ثلاثه: الحرص والإستکبار والحسد. فأما الحرص فإن آدم حين نُهي عن الشجرة حملهُ الحرصُ على أن أكلَ منها؛ وأما الإستكبارُ فأبليسُ حيثُ أمرَ بالسُّجودِ لآدمَ فأبى؛ وأما الحسدُ فأبنا آدمَ حيثُ قتلَ أحدهما صاحبه.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ریشه های کفر سه چیز است: حرص و کبر و حسد؛

و اما حرص، آدم با این که از خوردن میوه ی درخت ممنوعه نهی شده بود ولی حرص او را به خوردن آن وادار کرد؛

و اما کبر، ابلیس با این که به سجده بر آدم دعوت شده بود ولی کبر باعث خودداری او از سجده شد؛

و اما حسد، قاییل به خاطر حسد خون برادرش هابیل را ریخت.

اگر آدم دچار حرص نبود یقیناً به آن درخت نزدیک نمی شد؛ و اگر ابلیس برخوردار از فروتنی بود بی تردید همراه فرشتگان به آدم سجده می کرد؛ و اگر قاییل آلوده به حسد نبود قطعاً برادرش را نمی کشت. از این رو، انسان نباید در مقابل آنها ساده لوح باشد و خود را بیازد، بلکه حفظ هوشیاری و تذکرات اخلاقی، یاد خدا و مراقبه و محاسبه در مقابله با آنان لازم است.

امام علی(ع) فرمود: (الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ أَعْمَالَهُ) زیرک، کسی است که [باطن] خود را بشناسد و اعمالش را [برای خدا] خالص کند.

صفات زشت اخلاقی ممکن است نقاب شرعی بر چهره زده و مانند منافقین خارجی (با دو چهره) بروز کنند، و اگر انسان هوشیاری اخلاقی نداشته باشد، عمری را در دامن رذایل اخلاقی گرفتار می شود، در حالی که خود را سالم و پاکیزه می پندارد. مانند خیرخواهی ریاکارانه که چه بسا خود را در چهره اخلاص ظاهر می کند و انسان غافل هم گول آن را می خورد و یا مقام پرستی در پوشش انجام وظیفه چهره نمایی کند و برای انسان ریاست طلب تعیین تکلیف نماید، و او را برای وصول به آن به هر کار زشتی وادار سازد، مثل فردی که برای دستیابی به ریاست، دست به هر کار زشتی می زند و در توجیه آن، مدعی می شود که چون واجد شرایط هستم، خود را لایق برای خدمت در این مقام می دانم و به همین دلیل احساس وظیفه شرعی می کنم.

چنان که امیرمؤمنان صلوات الله علیه می فرماید: (الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَى فُضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رَذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَهَوَاهُ) زیرک کسی است که به سبب ریشه کن کردن شهوت و هوا و هوس خود، فضیلت‌های خویش را زنده کند و رذایل خود را بمیراند.

برخورداری از چنین خصلتی درفراز و نشیبهای زندگی و مسوئلهای دشوار اداری و تشکیلاتی، انسان را یاری خواهد کرد و او به هدایت رهنمون خواهد شد.

امام علی (ع) می فرماید: (الْفِطْنَةُ هِدَايَةٌ)؛ زیرکی مایه هدایت است.

هوشیاری اخلاقی، زمانی حاصل می شود که با آفات آن مبارزه شود تا زمینه تقویت آن در وجود انسان ایجاد گردد.

آفات هوشیاری اخلاقی

۱ - شکمبارگی: انسانی که عقلش بر اثر پرخوری و شکمبارگی مغلوب شود و از کار بیفتد نمی تواند زیرک باشد. از این رو، زیرکی با پرخوری سازگاری ندارد، چنان که امام علی(ع) فرمود: (الْبَطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ) شکمبارگی مانع زیرکی است.

همچنین می فرماید: (لا تَجْتَمِعُ الْفِطْنَةُ وَالْبَطْنَةُ) زیرکی و شکمبارگی با هم جمع نمی شوند.

هوشیاری اخلاقی وسیله ای برای مقابله با هواهای نفسانی است و این امر در صورتی امکان پذیر خواهد بود که مانعی سر راه آن نباشد؛ و پرخوری یکی از موانع مقابله با هواهای نفسانی است و زمینه را برای انجام گناه فراهم می سازد.

امام علی(ع) می فرماید: (نِعْمَ عَوْنُ الْمَعَاصِي الشُّبُعُ) سیری، خوب یآوری برای گناهان است.

۲ - آرزوهای دراز: آرزو در زندگی انسان نقش مهمی ایفا می کند، بگونه ای که ناامیدی از آینده، چرخ زندگی را از کار می اندازد، به قول معروف (انسان، با امید، زنده است). رسول خدا(ص) می فرماید: (الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ الْوَدَّةُ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا)

آرزو برای امت من رحمت است و اگر آرزو نبود، هیچ مادری بچه اش را شیر نمی داد، و هیچ باغبانی درختی نمی کاشت.

با این حال، اگر آرزو از حدّ خود تجاوز کند، موجب بدبختی است و همانند سرابی، انسان را همواره به دنبال خود می برد تا به ورطه هلاکت بیندازد.

امام علی(ع) فرمود: (الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يَغُرُّ مَنْ رَأَهُ وَيُخْلِفُ مَنْ رَجَاهُ) آرزو همچون سراب، بیننده خود را گول می زند و با امیدوار خویش، خلف وعده می کند.

انسان برای از بین بردن چنین آفتی باید دور اندیش باشد و آرزوهای خویش را به سمت امور معنوی و اخروی، جهت دهد، تقوای الهی را پیشه خودسازد، از محرّمات بپرهیزد و آخرت خود را اصلاح و آباد کند.

امام علی (ع) می فرماید: (اَكْبَسُ الْاَكْبَاسِ مَنْ مَقَّتْ دُنْيَاهُ وَقَطَعَ مِنْهَا اَمَلَهُ وَمُنَاهُ وَصَرَفَ عَنْهَا طَمَعَهُ وَرَجَاهُ)

هوشیارترین مردم، کسی است که دنیا را دشمن دارد و امید خود را از آن قطع کند و طمع خود را از آن بردارد.

رازداری

رازداری از خصلت‌های الهی، جزو اوصاف مؤمنین کامل، نشانه کمال عقل و به عنوان منبع خیرات شناخته شده است؛ انسان رازدار، وفادار و امین است و با حفظ اسرار، موقعیت خود را حفظ کرده و آبرو و ناموس دیگران را نیز محترم می‌شمارد. از این رو، اسلام حفظ اسرار و رازداری را مورد تأکید قرار داده است، امیرمؤمنان صلوات الله علیه می‌فرماید: (جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ) خیر دنیا و آخرت در پنهان داشتن راز نهفته است. در جای دیگر می‌فرماید: (كُنْ بِأَسْرَارِكَ بَخِيلًا) نسبت به رازهای خود بخیل باش.

نقش رازداری در زندگی چنان حیاتی است که امام صادق علیه السلام آن را همچون خونی که در رگهای انسان جریان دارد دانسته، می‌فرماید: (سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ أَوْ دَاجِكِ) راز تو، بخشی از خون توست، پس نباید در غیر رگهایت جاری شود.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود، همان طور که جریان طبیعی خون در بدن باعث ادامه حیات است و چنانچه به جای جریان یافتن در رگها، به بیرون ریخته شود، منجر به مرگ می‌شود، اسرار انسان نیز این گونه است، اگر از دل خارج شود و در مجرای غیر طبیعی قرار گیرد، زندگی عادی انسان را دچار تزلزل ساخته، آبروی او را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد.

به همان اندازه که رازداری در اسلام مورد تأکید و سفارش قرار گرفته، افشای راز، سخت نکوهش شده، زیرا پیامدهای بسیار نامطلوبی برای انسان به دنبال خواهد داشت، تا جایی که در روایات از آن به عنوان خیانت یاد شده است؛ چنان که امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرمود:

(وَ لَا تُدْعُ سِرًّا أَوْ دِعْتَهُ، فَإِنَّ الْأَذَاعَةَ خِيَانَةٌ) رازی را که به تو سپرده می‌شود، فاش مساز، که فاش ساختن رازها خیانت است.

در پاره ای از روایات نیز فاش ساختن اسرار، شرکت در قتل پیامبران الهی شمرده شده است و از آنها استفاده می‌شود که افشای راز چه بسا منجر به قتل افراد بی گناه می‌شود و انسان را در قتل آنها شریک می‌سازد و عواقب چنین کاری انسان را در آتش دوزخ گرفتار خواهد ساخت. امام صادق (ع) در تفسیر آیه (وَ يُقْتَلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ) می‌فرمود: (أَمَا وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ وَ لَكِنْ أَدَاعُوا سِرَّهُمْ وَ أَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقَتِلُوا) به خدا سوگند آنان را با شمشیرهایشان نکشتند، ولی اسرارشان را فاش کردند و سبب قتل آنان شدند.

اقسام رازداری

رازها را می‌توان به سه قسم شخصی، اجتماعی و تشکیلاتی - حکومتی تقسیم کرد:

۱ - رازداری شخصی:

هرکس از نظر اخلاقی و عملی، خصوصیتی دارد که دیگران نمی‌بینند و از آن اطلاعی ندارند، این ویژگیها، رازهای شخصی انسان محسوب می‌شود، چنان که کارهای زشتی که از فرد سرزده و یا مسائل سری که در منزل دارد، جزو رازهای فرد به حساب می‌آید. حال سخن در این است که آیا انسان می‌تواند رازهایش را برای دیگران بازگو کند؟

انسان عاقل سینه خود را صندوقچه اسرارش قرار می‌دهد و از طریق رازداری، خود را از پیامدهای ناگوار افشای اسرار، مصون می‌دارد.

امام علی (ع) می‌فرماید: (سِرُّكَ أَسِيرُكَ، فَإِنَّ أَفْشِيَتَهُ صِرْتُ أَسِيرِهِ)

راز تو، مادامی که آن را بر ملا نکردي، اسیر توست، ولی اگر آن را فاش کردی تو اسیرش می‌شوی.

زیان افشای راز به حدی است که حتی اگر انسان آن را به همسر و یا زیر دستش بگوید، ناخواسته خود را برده آنها ساخته است.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: (لَا تَطْلُعُ زَوْجَكَ وَ عَبْدَكَ عَلَى سِرِّكَ فَيَسْتَرْقَاكَ) همسر و نوکرت را از راز خود آگاه مگردان که ترا بنده خود قرار می‌دهند.

نقش رازداری شخصی در موفقیت:

هرگاه انسان هدفی را دنبال می‌کند، لازم است اطراف و جوانب آن را مخفی بدارد تا به نتیجه مطلوب برسد، آنگاه اگر افشای آن بی ضرر بود، می‌تواند آن را فاش سازد، ولی اگر کارش استحکام نیافته و به نتیجه نرسیده باشد، آن را بازگو کند، سنگ اندازیها نمی‌گذارد او به هدفش برسد.

(أَنْجَحَ الْأُمُورَ مَا أَحَاطَ بِهَا الْكَيْتْمَانُ) امری که اطراف آن را کتمان گرفته باشد، به نجات و موفقیت نزدیکتر است.

امام جواد (ع) می‌فرماید: (إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَحْكِمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ) اظهار کردن چیزی که هنوز استوار نشده، موجب تباهی آن می‌گردد.

آن مقدار از اسرار را که اگر دشمن از آن مطلع شود، نتواند به وسیله آن زبانی وارد کند ابرازش برای دوست بلامانع است. امام صادق (ع) می‌فرماید:

(لَا تَطْلُعُ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَالٍ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرْكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا)

دوست خود را از رازهای شخصی خود آگاه مساز، مگر درباره اموری که اگر دشمنت از آنها آگاهی یافت، زبانی برای تو نداشته باشد؛ زیرا چه بسا

دوست انسان روزی دشمن گردد [و چون نقاط ضعف را می‌داند، با آن انسان را بکوبد].

به همان مقدار که رازداری شخصی در موفقیت انسان، نقش دارد، افشای رازهای شخصی نیز موجب ناکامی انسان در رسیدن به هدفها می شود و موجبات پشیمانی انسان را فراهم می سازد و غم و اندوه را با خود به ارمغان می آورد. امیرمؤمنان علی (ع) می فرمود:

(سِرُّكَ سُرُورُكَ إِن كَتَمْتَهُ، وَ إِن أَدْعَيْتَهُ كَانَتْ بُرُوكَ) راز تو شادی توست، اگر آن را پنهان داری و اگر فاش کردی (سبب) ناله و جزع تو خواهد شد.

۲ - رازداری اجتماعی:

منظور از رازداری اجتماعی، حفظ اسرار کارکنان در مسائل اجتماعی، سیاسی و ... و بیان نکردن نقطه ضعفهای آنها در این زمینه است. افشای اینگونه رازها جایز نیست، ولی چنانچه اسرار اجتماعی و سیاسی افراد از قبیل اشاعه فحشا، تشکیل باندهای فساد و تباهی و این گونه کارهای خلاف باشد، نزد مسؤولین امر جهت اتخاذ تصمیم و اقدامات لازم مانعی ندارد و چه بسا واجب و ضروری باشد.

حفظ اسرار اجتماعی دیگران لازم می باشد، بویژه از ناحیه کسانی که زودتر و بیشتر از دیگران رازها در اختیارشان قرار می گیرد، مانند کسانی که در قسمت جذب و گزینش نهادها، ادارات و سایر مراکز هستند و نیز حراست ها درباره پرسنل زیر مجموعه، اطلاعات محرمانه در اختیار دارند.

۳ - رازداری تشکیلاتی - حکومتی:

حفظ این نوع رازها به مراتب مهمتر از سایر اسرار است. از این رو، پیامدهای افشای آن نیز ناگوارتر و زیانبارتر از سایر رازهاست. رازداری حکومتی از دیدگاه اسلام یکی از اصول مهم اخلاق اطلاعاتی است که می توان به وسیله آن امکان بسیاری از زیانها از ناحیه دشمن را سلب و همواره ابتکار عمل را در دست داشت، ولی بی توجهی به آن، چه بسا لطمات جبران ناپذیری به حکومت برساند.

امام علی (ع) می فرماید: (أَعْظَمُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ) ^(۴۲) خیانت به امت از بزرگترین خیانتهاست.

موارد مجاز در افشای راز

الف - دادخواهی:

فردی که از ناحیه دیگری مورد ستم قرار گرفته، برای دادخواهی ناگزیر است آن ظلم را به مراکز صلاحیتدار و یا مسؤول بالاتر گزارش دهد تا به موضوع رسیدگی و از تضییع حقیش جلوگیری به عمل آید.

قرآن مجید درباره حق دادخواهی مظلوم از ظالم می فرماید: (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا) خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیهای دیگران را اظهار کند، مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست.

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: (لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالٌ) برای صاحب حق، جای سخن گفتن است [و می تواند علیه متجاوز حرف بزند].

ب - استعانت بر نهی از منکر:

در مواردی که انسان از منکری مطلع شود و بداند که اگر اقدامی نکند، این گناه شیوع پیدا کرده، زیان ناشی از آن به عموم مردم بر می گردد و خود نیز به تنهایی نتواند جلوی آن را بگیرد و ناگزیر باشد از مسؤولین کمک بخواهد، باید چنین کند و با استمداد از دیگران مجرم را از کردار زشتش بازدارد، گرچه مسؤولین از راز او باخبر شوند.

ج - پیشگیری از خطر:

هرچند فاش کردن راز کسی ممکن است باعث ضرر و زیان وی شود، ولی در جایی که پای ضرر و خطر بیشتری در میان باشد، سکوت کردن جایز نیست و برای جلوگیری از خطر می توان افشاگری کرد و پرده از اسرار برخی برداشت، مثل جایی که ضرر و خطری متوجه نظام شود و لازمه پیشگیری آن خطر، فاش کردن رازهای فردی یا افرادی باشد، چون حفظ نظام مهمتر است، فاش کردن رازها صرفاً برای مراجع ذی صلاح مجاز می شود.

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: هرگاه پس از من شبهه افکنان و بدعتگذاران را دیدید، آشکارا از آنان، دوری جوئید، زیاد از آنان بدگویی کنید و به آنان بتازید و متهمشان کنید، تا از تبهکاری در اسلام منصرف شوند و مردم از آنان حذر کنند و بدعتهایشان را یاد نگیرند. [آنگاه] خداوند در ازای این کار به شما پاداش می دهد و مقامتان را در آخرت بالا می برد.

د - در مقام استشاره:

فردی که برای خدمت در نهاد و یا ارگانی داوطلب شده است و در زمان گزینش وی از دیگری سؤالاتی نسبت به وی به عمل می آید و او می داند که وجود این شخص در آن نهاد یا ارگان به زیان و ضرر نظام می باشد، می تواند رازهای وی را - که مربوط به موضوع است - فاش سازد، چنان که تحقیق و بررسی، ارگانها و نهادهای انقلابی در این زمینه تا تحصیل اطمینان به صلاحیت شخص برای خدمت، اشکالی ندارد.

رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: (اَتْرَعَبُونَ عَنْ ذِكْرِ الْفَاجِرِ حَتَّى لَا يَعْرِفَهُ النَّاسُ، أُذْكَرُهُ بِمَا فِيهِ يَحْذَرُهُ النَّاسُ)
آیا از گفتن آنچه درباره فاجر می دانید، خودداری می کنید تا مردم او را نشناسند؟ عیوب وی را برای مردم بازگو کنید تا از او کناره گیری کنند و برحذر باشند.
و - در مقام تجاهر به فسق:

کسی که بطور علنی گناه می کند، حرمت خود را از بین می برد، در بین مردم احترامی نداشته و بدگویی از وی غیبت تلقی نمی شود و افشای رازهایش جایز است. رسول خدا(ص) فرمود: (ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوَى مُبْتَدِعٍ، وَ الْإِمَامُ الْجَائِرُ وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِسِتْنِهِ)
سه نفرند که حرمت و احترامی ندارند؛ انسان هوسباز بدعتگذار، زمامدار ستمگر و کسی که آشکارا معصیت می کند.

راههای رازداری

۱ - توجه به فواید رازداری: توجه به اینکه حفظ اسرار، مایه شادمانی انسان است، انسان رازدار اختیارش باخودش است و خیر دنیا و آخرت در حفظ رازها نهفته است. این گونه فواید در رازداری موجب می شود که انسان اسرارش را حفظ و سفره دل را جلو هرکسی نگشاید و به فاش ساختن اسرار خود و دیگران نپردازد.

۲ - توجه به زیان و ضررهای افشای رازها: امیرمؤمنان علی (ع) می فرمود: (مَنْ أَفْشَى سِرَّكَ ضَيَّعَ أَمْرَكَ) هرکس رازی از تو فاش کند، کار تو را تباه ساخته است.

۳ - خودداری از بیان تمام دانسته ها: امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید: (لَا تَتَكَلَّمُ بِكُلِّ مَا تَعَلَّمُ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا) هرچه را که می دانی نگو، که این خوددین حالت است.

۴ - دخالت ندادن عواطف در مسأله اسرار: نباید به بهانه اینکه فلان شخص دوست صمیمی و یا برادر من است، تمامی اسرار را به او منتقل ساخت، زیرا این همان پیکان و سرنیزه ای است که در آینده گلولی انسان را خواهد برید. از این رو، مسائل انقلاب و مکتب نباید متکی بر عواطف شود، چون بسیار اتفاق افتاده که دوست صمیمی انسان دشمن وی شده، همه اسرار او را فاش ساخته است و او را به ورطه هلاکت گرفتار کرده است.

برای اینکه روابط بر اساس عاطفه نباشد و از این راه، اسرار کار به دیگران رخنه نکند، امام صادق (ع) فرمود:

(كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ أَخِي وَعَمِّي وَ جَارِي) خود را از مردم بازدارید. نگوید فلانی برادر من است و آن یکی عموی من یا همسایه من است.

۵ - سکوت: انسان باید توجه داشته باشد که طرف سخن او تنها کسی نیست که رازش را به او می گوید، بلکه طولی نمی کشد که دیگران نیز از آن آگاه می شوند. از این رو، امام صادق (ع) فرمود: (كُلُّ حَدِيثٍ جَاوَزَ اثْنَيْنِ فَاشٌ) هر رازی که دیگری از آن با خبر شود، فاش می گردد.

هر اندازه که افراد و مراکز مطلع بر راز، افزایش یابد، احتمال فاش شدن زیادتر می شود، چنان که امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید:
(كَلِمًا كَثُرَ خَزَانُ الْأَسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا) هر مقدار رازداران بیشتر شوند، احتمال تباهی آن بیشتر می شود.

۶ - کنترل احساسات: ممکن است افرادی با قصد و غرض، احساسات انسان را تحریک کنند تا اطلاعاتی از او بگیرند، در این گونه موارد، انسان باید در برابر حرفهای آنها از کوره در نرود و رازهای خود را فاش نسازد.

غریزه جنسی از نظر اسلام

اسلام به ارضای غرایز و اشباع لذتهای حیوانی انسان کمال توجه را دارد و آن را از لوازم سعادت می داند، ولی لذت را اصل سعادت و ریشه خوشبختی نمی شناسد. شهید مطهری دیدگاه اسلام را در مورد غرایز، این گونه تبیین می کند.

اگر در ما غرایز شهوانی هست، لغو و عبث نیست. ما باید این غرایز شهوانی را در حد احتیاج طبیعی اشباع کنیم. یک حدی دارند. یک حقی دارند. یک حظی دارند. حظ آنها را به اندازه خودشان باید بدهیم. مثل اینکه شما اسبی یا سگی در خانه تان داشته باشید، اگر این اسب را برای سواری یا این سگ را برای پاسبانی می خواهید، این اسب یا سگ احتیاج به خوراک دارد. خوراکش را باید بدهی

غرایز حیوانی و تمایلات جنسی در سرشت آدمی ریشه اساسی دارند. خداوند بشر را با همین غرایز آفریده است و آنچه را که خداوند حکیم در خلقت آدمی به کار برده، بطور قطع مصلحت او را در بردارد، لیکن نکته حایز اهمیت این است که آدمی بایستی در مسیر ارضای شهوات خود از حد اعتدال خارج نشود و از چارچوب مصالح خویش پافرازر نهد. ارضای غرایز و جلب لذتها تا آنجا مجاز است که مایه نکبت و بدبختی نگردد و تار و پود سعادت انسان را بر باد ندهد و جامعه را به منجلاب فساد و تباهی نکشاند. قرآن کریم در توصیف مؤمنان، این حدود را چنین بیان می کند:

(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَأَتْبَعْتَهُمْ غَيْرَ مُلْتَمِعِينَ وَمَلُومِينَ فَمَنْبِتَتْنِي وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)

[مؤمنان] کسانی هستند که دامان خود را [از آلوده شدن به بی عفتی] حفظ می کنند. و تنها با همسران و کنیزان خود [آمیزش جنسی دارند]. که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند. و کسانی که غیر این [زنان حلال] را [به مباشرت] طلبیدند، تجاوزگرند.

شهوة عاملی ویرانگر

قدرت عقل آدمی در برابر طغیان غرایز او بسیار ناچیز است و اگر ایمانی قوی و اراده ای نیرومند، پشتوانه عقل او نباشد، عقل بسادگی در برابر هواهای نفسانی از جمله غریزه جنسی به زانو در می آید و تسلیم می شود. چه بسا افرادی که در پرتو فروغ عقل خویش، عواقب و پیامدهای زیانبار پیروی از هوای نفس را درک می کنند، ولی در عین حال در برابر خواهش شهوت چنان ضعیفند که عمری زندگی با اندوه و ندامت را به بهای ساعتی هوسرانی می خرند. همه مردم در پرتو هدایت فطری، درک وجدانی، تشخیص عقلی و دانش بشری می دانند، که ظلم و تجاوز بد است و خیانت و ناپاکی زشت است، لیکن وقتی اطاعت از دستور عقل و فطرت، مستلزم مخالفت با نیروی غریزه و شهوت باشد، کار انسان دشوار می شود. تا شرایط عادی است، عقل در کشور وجود، حکومت می کند و غرایز، (به قول مولوی) همچون سگان خفته اند. اما همین که طوفان شهوت به پا خاست، عقل و فطرت منزوی می شوند. اینجاست که امام علی (ع) می فرماید: (كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَىِّ أَمِيرٍ) چه بسا عقلی که در پیشگاه هوس اسیر است و هوای نفس بر آن حکومت می کند.

شهوات نفسانی و تمایلات غریزی در مزاج انسان بقدری قوی هستند که وقتی به هیجان می آیند، مانند سیلی که از کوه بلندی سرازیر می شود حرکت می کنند. عقل، علم و وجدان، در برابر آنها مانند تخته چوب و پاره سنگی هستند که با ضربه اول از جای خود کنده می شوند و همراه با گل و لای به عمق دره فراموشی می ریزند. حضرت علی (ع) درباره کسی که در چنین وضعی قرار گرفته، می فرماید: (قَدْ خَرَقَتِ الشَّهْوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ قَلْبَهُ وَ وَهَّتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ) خواهشها [ی نفسانی] عقل او را دریده، دلش را میرانده و نفس او را شیفته خود کرده است.

عوامل مهار شهوت

افراد حراستی بیش از دیگران در معرض خطر جاذبه های جنسی قرار می گیرند، زیرا که آگاه شدن از مشکلات کارکنان، دعوت نامحرم به حراست، ارشاد و راهنمایی در اتاق حراست زمینه را برای لغزشهایی از این قبیل فراهم می سازد. در روایتی چنین می خوانیم:

روزی شیطان به حضرت موسی (ع) برخورد و گفت: هرگز با زن نامحرم در یک جای خلوت مباش که من سوّم شما خواهم بود و فریبتان خواهم داد. وجود این خطرات و تهدیدها، ایجاب می کند که پرسنل مزبور بکوشند تا غریزه جنسی را به صورت مشروع مهار کنند و از تسلط شیطان نفس بر روح خود، حتی برای چند لحظه نیز ممانعت نمایند، زیرا چه بسا لحظه ای غفلت آنان، خسارتی جبران ناپذیر در پی داشته باشد.

در یکی از جنگها دوازده نفر از سربازان اسلام به اسارت امپراتور روم در آمدند. امپراتور کوشید تا از راه تطمیع، آنان را وادار به خیانت سازد، ولی نتیجه ای عایدش نشد. دستور داد آنها را به کلیسایی ببرند و دخترانی زیبا و آراسته به آنان عرضه کنند، اگر ابراز تمایل کردند، همکاری با امپراتور را شرط کامجویی از آنان قرار دهند. همین که چشم آن بزرگمردان به دختران زیبا افتاد، سرها را به زیر افکنده و واکنشی نشان ندادند. امپراتور آنان را به مرگ تهدید کرد. از شنیدن این خبر همگی اظهار شادمانی کردند دشمن که از دیدن این عکس العمل دچار حیرت شده بود علت را جويا شد. پاسخ دادند: آرزوی ما کشته شدن در راه خداست و چنین مرگی را افتخار خویش می دانیم.

عوامل مختلفی در مهار شهوت و کاهش غلیبان آن مؤثرند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - ایمان به خدا: قرآن کریم، تنها رحمت و عنایت الهی را که ثمره ایمان و ایمنی بخش انسان در برابر حوادث است، سدّ محکمی در برابر این سیل بنیان کن دانسته و از قول همسر عزیز مصر می فرماید:

(إِنَّا لَنَفْسٌ لَّأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) همانا نفس بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنکه پروردگرم [بر من] رحمت آرد.

یوسف صدیق در بحبوحه جوانی و در شدیدترین دوران تمایل جنسی در معرض خطرناک ترین لغزش منافی عفت قرار گرفت. زن شوهرداری، عشق سوزان خود را به او عرضه کرد و از وی تمنای وصال داشت. هر دو بشر بودند و هر یک دارای سرمایه تمایل جنسی. قدرت غریزه، نیروی عفت اخلاقی زن را در هم شکست و حاضر شد، خود را تسلیم تمایلاتش کند. خانه را از وجود اغیار خالی کرد، درها را بست، خود را به نیکوترین شکل آراست، ولی قدرت ایمان و برهان الهی از عفت یوسف پشتیبانی کرد و غریزه جنسی را شکست و دامن خود را از آلودگی حفظ کرد. قرآن این امداد الهی را چنین ترسیم می کند: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآءِ بُرْهَانَ رَبِّهٖ) آن زن قصد او کرد و وی نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود.

۲ - ازدواج: ازدواج تنها راه صحیح ارضای تمایل جنسی است و کسانی که مایلند زندگی خود را در مسیر طاعت و عبادت خداوند و خدمت به بندگان او سپری کنند و دنیا و آخرت خویش را از آتش شهوات منزّه نگاه دارند، باید عطش جنسی خود را که موهبتی الهی است - با پیوند ازدواج فرونشانند.

عزوبت و مجرد زیستن از نظر اسلام، شیوه ای مذموم و ناپسند است و اولیای دین بارها و در مناسبت‌های گوناگون پیروان خود را از آن بازداشته اند. پیامبر گرامی اسلام (ص) در روایتی رتبه صالحانی را که به سنت ازدواج عمل کرده و برای خود همسری برگزیده اند، بمراتب برتر از مردان و زنان متدینی می داند که این سنت الهی را ترک کرده اند:

(خَيْرُ أُمَّتِي أَوْلَاهَا الْمَتَزَوِّجُونَ وَ آخِرُهَا الْعُرَابُ) بهترین (افراد) امت من در درجه اول همسر داران هستند و بی همسران در رتبه آخرند.

امام علی (ع) فرمود:

(لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَزَوَّجُ إِلَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَلْ دِينُهُ) هیچ یک از یاران رسول خدا (ص) ازدواج نمی کرد، مگر آنکه پیامبر (ص) درباره اش می فرمود: دینش کامل شد.

۳ - اراده نیرومند: تاریخ نشان می دهد که انسانهای سست عنصر و بی اراده در برابر هجوم تمایلات، خیلی زود شکست خورده و هستی خود را باخته اند، ولی افرادی که عزمی راسخ و اراده ای پولادین داشته اند، در میدان نبرد با خواهشهای نفسانی به موفقیت‌هایی دست یافته اند؛ حتی مرتاضها به رغم نداشتن ایمان مذهبی، تنها در سایه نیروی اراده با هواها و امیال نفسانی خود می جنگند و در نتیجه گاهی قدرت تصرف محدودی نیز در امور تکوینی عالم پیدا می کنند، تا چه رسد به مؤمنان وارسته ای که در پرتو تعالیم انبیا گام برمی دارند و در مسیر عبودیت خدا و خدمت خالصانه به بندگان او تلاش می کنند. در اسلام برای تقویت اراده راههای مختلفی پیش بینی شده که پهلو تپی کردن از بستر استراحت، پرداختن به نیایشهای مخفی شبانه و نیز روزه داری از مهمترین و سودمندترین آنهاست .

۴ - یاد مرگ: اندیشیدن درباره سفر آخرت و راه پر نشیب و فرازی که آدمی پس از مرگ در پیش رو دارد، نیز در فرونشاندن آتش شهوت مؤثر است . در روایتی چنین می خوانیم: خدای متعال به حضرت موسی (ع) وحی کرد:

(اذْكُرْ أَنْكَ سَاكِنُ الْقَبْرِ فَيَمْنَعُكَ ذَلِكَ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الشَّهَوَاتِ) یادکن که [روزی] در قبر ساکن خواهی شد؛ زیرا این [تفکر] تورا از بسیاری از شهوتها باز خواهد داشت.

۵ - ورزش: به تجربه ثابت شده که ورزش نیز در پیشگیری از اشتعال شهوت تا حدودی مؤثر است. هر چند از نظر تأثیر، با عوامل قلبی قابل قیاس نیست. امام علی (ع) در این باره می فرماید: (كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةً أَوْزَنْتَ حُرْنَا طَوِيلًا) چه بسیار لذتهای زودگذر که اندوهی دراز در پی دارد.

و نیز امام جواد (ع) فرمود: (مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَذْوَهُ مِثْلَهُ) کسی که از هوای نفس خود اطاعت کند [با این عمل] آرزوی دشمن خود را برآورده است.

دروغ

دروغگویی، انحراف از مسیر فطرت و آفرینش است و از بدترین رذایل اخلاقی و زیانبارترین گناهان به شمار می آید و با شخصیت والای انسانی منافات دارد. اقوام و ملل انسانی همواره نسبت به دروغ ابراز تنفر و انزجار کرده اند و انبیای مکرم الهی، پیروان خود را از ارتکاب آن برحذر داشته اند، لیکن متأسفانه از آنجا که دروغ گفتن، کار ساده ای است و هزینه ای ندارد، بسیاری از مردم بسادگی مرتکب آن می شوند و از این بدتر، آنکه گروهی از آنان دروغ گفتن را نوعی زرنگی تلقی می کنند و افراد راستگو را ساده لوح می شمارند.

زشتی دروغ

دروغ از صفات رذیله ای است که در متون و منابع اسلامی بدفعات مورد نکوهش قرار گرفته و در مقابل، از راستی و راستگویی ستایش شده است. خداوند متعال از سویی خود را راستگوتر از همه معرفی می کند، انبیای برگزیده خود را بسیار راستگو می داند و از مؤمنان نیز می خواهد که از راستگوییان باشند.

از سوی دیگر دروغ پردازی را ثمره بی ایمانی معرفی کرده و می فرماید: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ) همانا دروغ را کسانی می سازند که به آیات خداوند ایمان ندارند و دروغگوییان واقعی آنانند.

و با تأکید و صراحت، بندگان خود را از سخن دروغ باز می دارد: (وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) و از سخن باطل پرهیزید.

و دروغگویی را مانع بهره مندی از هدایت خویش می داند:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ) بدرستی که خداوند کسی را که دروغگو و ناسپاس است، هدایت نمی کند.

در سیره و سنت اولیای بزرگوار اسلام نیز هرگونه دروغی، (جز در مواقع ضرورت، که توضیح آن خواهد آمد) اعم از شوخی و جدی، بزرگ و کوچک، مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است. برخی، تصور می کنند اگر به عنوان شوخی و به خاطر شاد کردن و خنداندن دیگران، دروغهای کوچکی بگویند، اشکالی ندارد، در حالی که پیامبر (ص) به ابوذر فرمود:

(يَا أَبَا ذَرٍّ وَبِئْسَ مَا تُصْنَعُ بِهِنَّ الْقَوْمُ، وَبِئْسَ لَهُمْ وَبِئْسَ لَهُ!) ای اباذر! وای بر کسی که برای خنداندن مردم سخن دروغ بگوید، وای بر او! وای بر او!

دروغ ، کلید پلیدیها

هر گناهی زشت است ، ولی پاره ای از گناهان چون زمینه را برای ارتکاب گناهان دیگر فراهم می کنند، زشت تر هستند. دروغ ، چنین خصوصیتی دارد. از این رو، امام عسکری (ع) آن را کلید خانه ای می داند که همه آلودگیها در آن انباشته شده است :

(جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ) همه پلیدیها در خانه ای قرار گرفت و دروغ ، کلید آن خانه شد.

مردی حضور رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: من به چهار عمل ناپسند مبتلا هستم و مایلیم یکی از آنها را به احترام شما ترک کنم. آن چهار عمل عبارتند از: زنا، شراب خواری، دزدی و دروغ . حضرت فرمود: دروغ را ترک کن ! او پذیرفت و تعهد کرد که دیگر دروغ نگوید و رفت . هنگامی که خواست زنا کند، با خود اندیشید، اگر پیامبر از من بپرسد چه کرده ای ؟ یا باید راست بگویم، در این صورت حدّ زنا بر من جاری خواهد شد یا باید انکار کنم و دروغ بگویم و این خلاف پیمانی است که با پیامبر(ص) بسته ام . از این رو از انجام این گناه منصرف شد. دیگر اعمال زشت را نیز با همین اندیشه ترک کرد و وقتی خدمت پیامبر خدا(ص) رسید، عرض کرد: شما با یک دستور همه راههای خلاف را به روی من بستید و من ناچار شدم، همه آن گناهان را ترک کنم.

توریه و رهایی از دروغ

راست نگفتن همیشه به معنای دروغ گفتن نیست و انسان اگر قدری هشیار باشد، چه بسا بتواند طوری حرف بزند که هم دروغ نگفته باشد و هم دیگران را از آنچه می داند آگاه نکرده باشد(انتم اَفَقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا، إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى وَجْهِهِ، فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَ لَا يَكْذِبُ) شما اگر معانی سخن ما را دریابید، داناترین مردم خواهید بود. همانا کلمه بر وجه گوناگونی انصراف دارد. (و معانی مختلفی پیدا می کند.) پس هرگاه کسی بخواهد می تواند سخنش را بگونه ای که دلخواه اوست ، بگرداند و در عین حال دروغ هم نگفته باشد.

دستور اسلام در چنین مواقعی (توریه) است و تا وقتی توریه امکان پذیر باشد، دروغ گفتن جایز نیست . توریه ، این است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقیقی است، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری می فهمد. به عبارت دیگر، توریه سخنی است که دارای دو معناست، یکی راست و مطابق با واقع، و دیگری دروغ ؛ گوینده در هنگام سخن گفتن، معنای درست را اراده می کند، ولی مخاطب، معنای دوم را که دروغ است از آن برداشت می کند. به عنوان مثال، کسی که به دلیل عضویت در یک سازمان اطلاعاتی، نمی خواهد نامش فاش شود، در پاسخ کسی که از نام او پرسیده ، به جای تصریح نام واقعی خود، می گوید: من (عبدالله ایرانی) یا (صادق اسلامی) یا (ناصر علی دوست) هستم . بدیهی است او در هنگام انتساب این کلمات به خود، معانی لغوی آنها را در نظر می گیرد، در حالی که شنونده گمان می کند، نام و شهرت واقعی او را شنیده است.

خداوند متعال در قرآن کریم مواردی از توریه را به بعضی از انبیای بزرگ نسبت می دهد که همگی بیانگر این واقعیتند که توریه ، کذب محسوب نمی شود. به عنوان نمونه ، حضرت ابراهیم (ع) که در غیاب مردم بابل بتها را شکست ، بت بزرگ را باقی گذاشت و تبر را بر دوش آن نهاد. وقتی بت پرستان از او پرسیدند، آیا شما چنین کاری انجام داده اید، فرمودند: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا، فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ)؛ بلکه این کار را بزرگ آنها کرده است ، شما از خودشان [بتها] بپرسید، اگر سخن می گویند.

از حضرت صادق (ع) درباره آیه فوق سؤال شد، ایشان فرمود: نه بت بزرگ بتها را شکسته بود و نه ابراهیم (ع) دروغ می گفت . پرسیدند:

چگونه؟ حضرت فرمود: ابراهیم (ع) گفت اگر می توانند سخن بگویند از آنها بپرسید؛ یعنی اگر سخن می گویند، بت بزرگ هم این کار را کرده و اگر سخن نمی گویند، بت بزرگ هم چنین کاری نکرده است. پس نه بتها سخن گفتند و نه ابراهیم (ع) دروغ گفته است.

در مواردی نیز پیشوایان بزرگوار اسلام، برای آنکه به دشمن، اطلاعات ندهند، توریه می کردند. به عنوان مثال، در جریان جنگ بدر وقتی رسول خدا(ص) در سر چاه بدر، حضور داشت و شناسایی شدن خود را مصلحت نمی دید، در پاسخ مردی که از ایشان پرسید: از کجا هستید؟ فرمود: (نَحْنُ مِنْ مَاءٍ) ما از آب هستیم.

آن مرد متحیر شد و گفت : از آب ؟ آیا از آب عراق !؟

منظور رسول خدا(ص) از جمله فوق، اشاره به آفرینش انسان از آب بود، درحالی که مخاطب گمان کرد آن حضرت آب عراق (ماءُ الْعُدَيْبِ) را اراده کرده است. در حالات سعید بن جبیر، یکی از یاران وفادار اهل بیت (ع) نیز آورده اند که وقتی حجّاج بن یوسف ثقفی نظر او را در مورد خودش جويا شد، سعید در پاسخ گفت: به نظر من تو مرد عادل هستی، اطرافیان حجّاج خشنود شدند و این سخن را نشانه نرمش و صادر کرد، زیرا یکی از معانی (عادل) عدول کننده از حق به باطل است.

دانشمندان اخلاق برای درمان بیماری‌های اخلاقی انسان، دو راه «علمی» و «عملی» را سفارش می‌کنند: در راه علمی، بر آگاهی‌های بازدارنده، و در راه عملی، به رفتارهای برطرف کننده تاکید می‌ورزند .

انسان گاه به صورت موقت و اتفاقی به دروغ آلوده می‌شود که با یادآوری زشتی آن، به راحتی می‌تواند بر این رفتار ناپسند چیره شود و آن را به صورت کامل کنار بگذارد؛ ولی گاه دروغ‌گویی به صورت ویژگی در او پدیدار می‌شود که در این صورت باید برای درمان خویش به طور دائم بکوشد و از هر دو راه «علمی» و «عملی» بهره گیرد.

راه علمی

آگاهی و توجه به پیامدهای ناخوشایند دروغ، شیوه‌ای موثر در درمان این بیماری به شمار می‌رود.

محرومیت از هدایت الهی، ناتوانی از چشیدن طعم ایمان، فرو افتادن در گرداب نفاق و کفر، مسخ شدن در روز قیامت، سقوط در آتش دوزخ، دوری از جوانمردی و حیا، بی‌اعتمادی دیگران و ذلت و آثار شوم دیگر، همه و همه از پیامدهایی هستند که یادآوری مداوم آنها، شخص مبتلا به دروغ را در درمان خویش یاری می‌کند.

غفلت از پیامدهای زشت و ناخوشایند رفتارهای زشت، از مهم‌ترین عوامل گرفتاری انسان به آنها است که با یادآوری و ذکر می‌توان آن را برطرف کرد :
و ذکر فان الذکری تنفع المومنین: و به یاد (مومنان) آور پس همانا به یادآوردن برای مومنان، سودمند است .

راه عملی

یکی از مهم‌ترین روش‌های عملی در درمان دروغ آن است که انسان پیش از آن که کلمه‌ای را بر زبان بیاورد، درباره درستی یا نادرستی آن بیندیشد، و به آثار و عواقب آن توجه کند.

امام عسکری (ع) می‌فرماید: قلب الاحق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه؛ قلب انسان احمق در دهانش، و دهان فرد حکیم در قلب او است .

دستور بر گفتار و سخن گفتن باید از خانه خرد صادر شود، نه آن که انسان، کلام بدون اندیشه را بر زبان جاری سازد و آن گاه از پیامدهای ناخوشایندش افسوس خورد. چه بسا افرادی که با سخن نسنجیده، خود را به پرتگاه نابودی انداخته‌اند .

شیوه دیگر در درمان عملی دروغ آن است که از معاشرت با دوستان دروغگو بپرهیزد؛ چرا که بسیاری از زشتی‌ها در اثر رفت‌وآمد و همنشینی با انسان‌های ناصالح پدید می‌آید و به عکس، بسیاری از زیبایی‌های اخلاق هم در همنشینی با خوبان و صالحان پدیدار می‌شود .

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد. سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد.

دلسردی و خستگی از کار

از خصلتهای ناپسندی که ممکن است گریبانگیر نیروهای حراستی شود، دلسردی و کاهلی در کار است. این حالت، یک بیماری و برای تشکیلات یک آفت محسوب می‌شود که باید مورد پیشگیری و درمان قرار گیرد.

کار، اساس هستی

بنیان هستی بر کار و فعالیت، بنا شده و دست قدرتمند آفرینش، هر چیزی و هر کسی را بهر کاری ساخته است. یک عدد اتم در جهان هستی و یک سلول در بدن حیوانات، بیهوده و بی‌کار آفریده نشده، بلکه همه ذرات عالم و کهکشانهای عظیم، روی حساب و با طرح و اندازه معین، لباس وجود پوشیده‌اند:
(إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم.

اندکی در دستگاه تنفسی و گوارشی خویش، اندیشه کنید، دستی روی قلب خود بگذارید، برای چند دقیقه چشم خویش را ببندید... به این نتیجه خواهید رسید که اگر عضوی - گرچه کوچک باشد - کار نکند، بدن دچار اختلال خواهد شد؛ زیرا راز سلامت و تحرک بدن در گرو کار دقیق و منظم کلیه اعضای آن است . جامعه و تشکیلاتی هم که شما عضو آن هستید چنین حالتی دارد؛ اگر اعضایش دچار اختلال می‌گردد.

نکوهش تنبلی و کاهلی

واژه‌هایی چون (کسل) و (توانی) در روایات اسلامی تقریباً مرادف با کم کاری، تنبلی و سستی در انجام وظیفه به کار رفته است و امامان معصوم (ع) از آن بشدت نکوهش کرده‌اند.

حضرت صادق (ع) فرمود: (عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسَلُ) سستی و تنبلی، دشمن کار است .

امام باقر (ع) ضمن ابراز بیزاری از این خصلت ناپسند، آن را با سستی در امور آخرت مرتبط دانسته و فرموده است:

(إِنِّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ يَكُونُ كَسْلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ)

من دوست ندارم که مرد در کار دنیا سست و تبیل باشد؛ کسی که در کار دنیا بی حال باشد، در کار آخرتش بی حالت است.

پیامدهای دلسردی

بی حالی و دلسردی ، کم و بیش، پیامدهای ناهنجاری برای فرد و سازمان به بار خواهد آورد، مانند:

الف - از دست رفتن فرصت:

نخستین زبانی که از ناحیه دلسردی حاصل می شود، از دست دادن فرصتهاست - که در کار حراستی بسیار ارزشمند و زودگذرند - امیرمؤمنان (ع) فرمود:

(التَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ) سستی در کارها در دنیا ضایع کردن (فرصتها) و در آخرت مایه حسرت است.

ب - باطل گرایی:

انسان بی حال و کسل، در پیروی از حق و بر کرسی نشاندن آن کوتاهی می کند و به جای حقگرایی، به باطل گرایش می یابد. رسول اکرم (ص) به امام

علی(ع) فرمود: (... إِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ الضَّجْرَةَ وَالْكَسَلَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَ إِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا)

از دو خصلت پرهیز؛ بی حوصلگی و بی حالی، چون اگر بی حوصله باشی بر حق دوام نمی آوری و اگر بی حال باشی، حقی را ادا نخواهی کرد.

ج - تقویت دشمن:

نتیجه بیکاری و کم کاری نیروهایی که در میدان نبرد با دشمن می ستیزند، به تقویت تصاعدی دشمن می انجامد، به این بیان که دشمن، خود بطور طبیعی، در

حال پیشرفت و ترقی است و با رکود و ایستایی جبهه مخالفش، موقعیت و برتری او دو چندان می شود. امام علی (ع) فرمود:

(مَنْ ضَعَفَ جِدَّهُ قَوِيَ ضِدُّهُ) کسی که تلاشش کاستی گیرد، دشمنش قوی می شود.

د - ناکامی و شکست:

نیروی خسته و دلزده هیچ گاه در انجام کارهای محوله موفق نخواهد شد و همیشه ناکام و شکست خورده است. امیرمؤمنان (ع) فرمود:

(أَفَةُ التُّجْحِ الْكَسَلُ) بی حالی آفت پیروزی و موفقیت است. (مَنْ دَامَ كَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ)؛ آنکه سستی اش ادامه یابد، آرزویش بر باد رود.

ه - پشیمانی:

نیروی خسته و دلسرد، پس از تحمل خسارتهای جبران ناپذیر و ضایع کردن فرصتها در نهایت، سرش به سنگ می خورد و از کرده و ناکرده خویش، سخت

پشیمان می شود، گرچه پشیمانی سودی نخواهد داشت. همان امام فرمود:

(مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِيَّ أَحَاطَتْ بِهِ الدَّمَامَةُ)؛ هر کس تسلیم سستی شود، پشیمانی او را در برگردد.

و - تباهی دین و دنیا:

سستی و بی حالی، وقتی بر روح انسان چیره شد، همه قوای او را به رخوت و اهمال کاری وامی دارد و به کارهای فردی و اجتماعی و دینی او لطمه وارد

می کند. امام باقر(ع) می فرماید: (الْكَسَلُ يَضُرُّ بِالْدِينِ وَالْدُنْيَا)؛ سستی و بی حالی ، به دین و دنیا زیان می رساند.

کار برای خدا خستگی ندارد

نیروهای حراستی به منزله چشم و گوش دستگاه و تشکیلات، عمل می کنند و اگر خالصانه و صادقانه انجام وظیفه نمایند. در طول خدمت، مشغول عبادت

خدا و عنایت او هستند و به پاداش بزرگی نایل خواهند شد. آنان بطور مداوم با تلاش های شبانه روزی و حفظ سلامت دستگاه مربوطه و کارکنان در نظام

مقدس جمهوری اسلامی بزرگترین خدمت را نسبت به اسلام و مسلمین انجام می دهند. از این رو، هرگز نباید از کار خویش دلسرد شوند و یا خدای

ناخواسته به کم کاری و کاهلی آلوده گردند، چرا که کار برای خدا خستگی ندارد و به تعبیر امام صادق (ع):

(إِنْ كَانَ التَّوَابُ مِنَ اللَّهِ فَالْكَسَلُ لِمَاذَا) اگر ثواب از سوی خداست (که هست) دیگر خستگی و بی حالی برای چه؟

بلکه بر عکس، آنکه برای خدا کار می کند و او را ناظر و حاضر می یابد، همواره با شوق و نشاط بیشتری به کار ادامه می دهد و این پیام قرآن را پیش

روی دارد که فرمود: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ آنان که در راه ما جهاد کنند، راههای خویش را به آنان بنمایانیم.

پیشگیری و درمان

اگر علایم این بیماری در انسان خودنمایی کرد یا روح او دچار آن گشت ، باید به پیشگیری یا درمان بپردازد و تسلیم آن نشود. برای مبارزه با سستی و

بی حالی و دلسردی دو راه پیشنهاد می شود:

الف - نظری:

اندیشه در پیامدهای نافرجام و آینده خطرناک دلسردی و دزدگی سبب می شود تا انسان به خود آید و برای رهایی از رخوت که دام شیطان است ، دست به کار شود و تعبیر امیرمؤمنان (ع)، خصلت انسانهای احمق است : (التَّوَانِيُّ سَجِيَّةُ النَّوْكِيِّ)
همچنین باور کند که هرگونه دزدگی و اهمال کاری ، گذشته و آینده اش را تباه می سازد، چنانکه همان امام همام فرمود:
(آفَةُ الْعَمَلِ الْبَطَالَةُ) آفت کردار آدمی ، بطالت و اهمال کاری است.

سیره معصومین: بزرگواران معصوم با روشن بینی خاص خویش، زیانهای پیدا و پنهان سستی و سهل انگاری در کارها را درمی یافتند و دیگران، بویژه شیعیان و فرزندان خویش را از آلودگی بدان برحذر می داشتند. بطور مثال: حضرت باقر(ع) به یکی از فرزندانش چنین سفارش می کند:
(إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجْرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ) از تنبلی و بی حوصلگی بپرهیز که (این دو) کلید هر بدی است.
این سخن ارزنده امام علاوه بر تأیید همه آثار ناهنجار یاد شده، زنگ خطری است که به گستردگی پلیدی و شومی این بیماری هشدار می دهد و مسلمانان را از آلوده شدن بدان باز می دارد.

امام صادق (ع) نیز به یکی از فرزندانش می فرماید:

(إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجْرَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَطِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ): از تنبلی و بی حوصلگی بپرهیز که این دو تو را از لذت و نصیب دنیا و آخرت باز می دارند.
ب - عملی:

برای درمان و پیشگیری میکروب دلسردی و عمل زدگی باید اقدام جدی کرد تا از ریشه بخشکد و نشاط و تحرک جای آن را بگیرد، از جمله :
همواره از خدا بخواهد که هیچ گاه او را به کسالت و بی حالی در کارهای دنیا و آخرت گرفتار نسازد و نشاط و شادابی بدو ببخشد، همان گونه که رسول خدا(ص) در دعا عرض می کرد:

(... اٰمِنٌ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ وَأَعِدْنَا مِنَ الْفَسَلِ وَالْكَسَلِ [پروردگارا] با نشاط بر ما منت بگذار و ما را از ضعف و سستی دور دار.

با ورزش، تفریحات سالم، مسافرتهای سیاحتی و زیارتی، خستگی مفرط را از تن به در کند.

با برنامه ریزی و تنوع و ابتکار و خلاقیت در کارها، محیط کاری خود را از یکسانی و خمودی خارج سازد.

در صورت امکان جابجایی و ضربه نخوردن به کارها، محل خدمت خویش را عوض کند.

از همکاری با افراد سست و بی حال بپرهیز کند. امام علی (ع) فرمود:

(لَا تَتَكَلَّفْ فِي أُمُورِكَ عَلَى كَسَلَانٍ): در کارهایت بر انسان سست عنصر و بی حال ، اعتماد نکن.

زیرا چنین کاری علاوه بر اینکه به روند کار لطمه وارد می سازد، سستی و رخوت او نیز بر همکاران و محیط کار اثر سوء می گذارد. و... .

سخن آخر:

- از جاذبه های «منافع شخصی» که تمام فکر را به سوی خود کشانده و انتظار قضاوت صحیح داشتن را بیهوده می سازد، بپرهیز کنند.

- برای اینکه بتواند چهره ای را به خوبی ببیند سه چیز لازم است: «چشم بینا»، «نور کافی»، و «از میان بردن حجابها و موانع»

قرآن می گوید هنگامی که به داوری می نشینید و بر مسند قضا قرار می گیرید مراقب باشید «حب و بغضها» شما را از قضاوت صحیح منحرف نکند و به وادی گناه و ستم نکشاند.

امور شریفه ی زندگی، انسان را در دنیا غرق امنیت و سلامت و خوشی و رفاه و وسعت رزق می کند و سبب ورود انسان در عرصه ی قیامت به رضوان و بهشت الهی است ، و امور پست و بی ارزش ، زندگی را در دنیا دچار ناامنی و اضطراب و نگرانی و غم و اندوه و تنگی رزق می نماید و در آخرت سبب ورود به خشم و سخط حق و دخول در عذاب دردناک دوزخ است.

برای این که نیروی حراست در انجام امور کاری (نظارت و قضاوت) راه راست و بدون دغدغه راطی نماید و عدالت را رعایت کند باید مراحل محاسبه نفس را در طول روز از یاد نبرد و هر روز بهتر از دیروز به این مهم بپردازد.

محاسبه چهار مرحله دارد:

اول مشارطه است؛ یعنی، صبح انسان با خودش شرط کند که آن روز، وظایفش را به خوبی انجام دهد و از گناهان نیز بپرهیزد .

دوم مراقبه است؛ یعنی، در طول روز مراقب خود و اعمالش باشد تا از آنچه با خود عهد کرده تخطی نکند .

سوم محاسبه است، که در آخر شب، به حساب کارهای خود برسد؛ بررسی کند که چه مقدار به وظایف خویش عمل کرده و چه مقدار کوتاهی داشته است. چهارم معاتبه است. (برخی از علمای اخلاق این مرحله را برای محاسبه ذکر کرده‌اند). یعنی، اگر انسان در محاسبه متوجه اشتباهاتی در رفتارش شد، خود را تنبیه کند تا لغزش‌هایش جبران شود؛ مثلاً، خود را ملزم کند که روز بعد را روزه بگیرد یا مبلغی انفاق کند یا قدری قرآن تلاوت نماید یا کار خیر دیگری انجام دهد تا مافات جبران شود. اما در مسأله محاسبه، آنچه بیش از همه اهمیت دارد، نقش حساب کشیدن از خویش است؛ اگر کار خوبی انجام داده‌بودیم، خدا را شکر کنیم و توفیق ادامه آن را بخواهیم و اگر قصور ورزیده‌بودیم، به فکر تدارک آن بیفتیم.

منابع و ماخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام).
- ۳- ژکس: فلسفه اخلاق، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی.
- ۴- اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی (ره)، چاپ اسلامیّه.
- ۵- بحارالانوار، علامه مجلسی، چاپ ایران، ج ۶۸، ص ۳۱۲، ح ۱۱ و ۷، ص ۷۳ و ۶۸ / ۲۸۷، باب ۷۸، حدیث ۴۲.
- ۶- تحف العقول، ابن شعبه الحرّانی، تعلیق علی اکبر غفّاری، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۷- تعلیم و تربیت، شهید مطهری، انتشارات صدرا.
- ۸- تفسیر مجمع البیان، مرحوم طبرسی، بیروت.
- ۹- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، انتشارات اسلامی.
- ۱۰- دیوان امام علی (ع)، بیهقی نیشابوری، ترجمه و تصحیح ابوالقاسم امامی، انتشارات اسوه.
- ۱۱- سفینة البحار، محدث قمی، دارالاسوه (اوقاف).
- ۱۲- شرح غررالحکم، ترجمه و شرح جمال الدین محمد خوانساری، دانشگاه تهران.
- ۱۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، بیروت.
- ۱۴- فرهنگ معین، محمد معین، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- گفتارهای معنوی، شهید مطهری (ره)، صدرا.
- ۱۶- المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمدحسین طباطبائی، انتشارات اسلامی.
- ۱۷- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی قم.
- ۱۸- نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان.
- ۱۹- جامع الأخبار: ۹۳، الفصل الثانی و الخمسون فی اللسان؛ بحار الانوار: ۶۸ / ۲۸۶، باب ۷۸، حدیث ۴۲.
- ۲۰- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۷؛

جبار اعتمادی فر - رئیس اداره حراست آموزشکده فنی و حرفه ای شهید یزدان پناه سندج